

بہ نام خدا

سرشناسه: آکسلوس، کوستاس، ۱۹۲۴-۲۰۱۰م. Axelos, Kōstas, 1924-2010.
عنوان و نام پدیدآور: مارکس و هایدگر: تفکر آینده/کوستاس اکسلوس [مترجم] سهند ستاری، صالح نجفی.
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۱۹۷ص.
شابک: ۹-۳۸۱-۴۵۶-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Future Way of Thought...
عنوان دیگر: تفکر آینده.
موضوع: مارکس، کارل، ۱۸۱۸-۱۸۸۳م.-- نقد و تفسیر
موضوع: Marx, Karl -- Drama-- Criticism and interpretation
موضوع: هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹-۱۹۷۶م.-- نقد و تفسیر
موضوع: Heidegger, Martin-- Criticism and interpretation
شناسه افزوده: ستاری، سهند، ۱۳۶۵-، مترجم
شناسه افزوده: نجفی، صالح، ۱۳۵۴-، مترجم
رده بندی کنگره: B۸۰۹/۸
رده بندی دیویی: ۱۴۶/۳۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۸۱۶۸۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

کوستاس اکلوس

مارکس



و

هایدگر

تفکر آینده

ترجمه سهند ستاری و صالح نجفی

این کتاب ترجمه‌ای است از:
Introduction to a Future Way of Thought: On Marx and Heidegger
Kostas Axelos
meson press, 2015

مارکس و هایدگر: تفکر آینده

کوستاس اکسلوس
مترجمان سهند ستاری و صالح نجفی

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: ۱۴۰۳
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: سپیدار

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتراز میدان ونک، شماره ۲۴۹۳
تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



برای شاپور اعتماد.
مترجمان

فهرست

- یادداشت مترجمان نه
- مقدمه: کوستاس افسلوس: هایدگری چپ یا مارکسیست هایدگری ۱
استوارت الدن
- نکته‌هایی درباره ترجمه انگلیسی ۲۵
- دیباچه ۲۹

مارکس و هایدگر

- مارکس و هایدگر: راهبران تفکر آینده ۳۵

درباره مارکس و هایدگر

- تازه‌ای درباره مارکس: در خصوص نقد فلسفه، نقد اقتصاد سیاسی، نقد سیاست ۸۹
- در خصوص تجربه جهان: درباره هایدگر ۹۷

هستی سیاره‌ای

- هستی سیاره‌ای: تاریخ جهانی فناوری ۱۰۷
- دوازده اقتراح ناپیوسته درباره پراکسیس انقلابی ۱۳۹
- بحثی درباره علم ۱۴۵

۱۵۹.....	مؤخره
۱۶۵.....	ارجاع‌ها
۱۷۳.....	ملاحظات
۱۷۵.....	کتاب‌شناسی آثار کوستاس اکلوس و ترجمه‌های انگلیسی

یادداشت مترجمان

کوستاس اکلوس (۲۰۱۰-۱۹۲۴) فیلسوف فرانسوی یونانی الاصل و از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان و روشنفکران فرانسه بعد از جنگ است که در دهه گذشته اقبال بیشتری به فلسفه او نشان داده‌اند. ولی در فارسی چندان به آثار او نپرداخته‌اند. البته اکلوس برای خوانندگان انگلیسی-آمریکایی آثار سنت فلسفه اروپایی مدرن هم چهره‌ای کمابیش ناشناخته است. اما وضعیت او در کشورهای غیرانگلیسی‌زبان اروپا یکسره متفاوت است. در آن کشورها، مجموعه نوشته‌های اکلوس به چندین زبان، بالاخص به اسپانیایی و ایتالیایی، ترجمه شده و در دسترس خوانندگان است و این گواهی است بر وسعت و غنای مضامین پیچیده آثار او. مارکس و هایدگر: تفکر آینده اولین ترجمه فارسی از آثار اکلوس است.^۱ ویراستار انگلیسی به تفصیل درباره زندگی و آثار و فلسفه و نظام فکری اکلوس در مقدمه کتاب نوشته است. در این یادداشت کوتاه سعی داریم ضمن اشاره به محتوای کتاب حاضر از دلایل انتخاب برخی معادل‌ها به فارسی بگوئیم.

اکلوس در این کتاب می‌کوشد از راه فراهم ساختن مواجهه‌ای فلسفی میان مارکس و هایدگر صورتی از تفکر را به حدهای نهایی‌اش نزدیک کند. با توجه

۱. پیش‌تر چند مصاحبه و مقاله از او به قلم مترجمان این کتاب در نشریات ایران منتشر شده است.

به تفاوت‌های هم فلسفی و هم سیاسی مارکس و هایدگر (تفاوت‌هایی که پس از انتشار دفتر یادداشت‌های سیاه از همیشه ملموس‌تر هم شده است)، شاید خواننده حق داشته باشد از همان ابتدا عطای این مواجهه را به لقایش ببخشد. اما هدف اکسلوس در کتاب حاضر این نیست که صورتی از «ترکیب دیالکتیکی» میان مارکس و هایدگر برقرار کند. نه. پروژه او در پی همگرایی نیست. این کتاب کوششی است بر پایه نظریه‌پردازی برای میدان دادن به «گفتگویی زاینده» میان مارکس و هایدگر — بگذریم که ترکیب مارکس و هایدگر همواره تحریک‌آمیز بوده و همچنان هم است و سخت بتوان از مواجهه فلسفی این دو گذشت.

البته اکسلوس با احتیاط و ظرافتی مثال‌زدنی سراغ آنها می‌رود. به تعبیر خودش این مواجهه فوق فوقش می‌تواند چیزی را نشان دهد که مارکس و هایدگر — به شیوه‌های متفاوت — می‌کوشند در قالب موضوعی واحد به آن فکر کنند. قرائت تازه‌ای که اکسلوس از هایدگر و مارکس به دست می‌دهد در عین حال نمایانگر حد معرف آن نیز است. اکسلوس تأکید می‌کند که تقابل یا ترکیب این دو تنها در شکلی از تاریخ فلسفه و مطالعات فلسفی و جامعه‌شناختی صورت می‌بندد که به پیروی از الگوی «عقایدنگاری» تحریر می‌شود و نه با «حقیقت» که فقط با «عقاید» سروکار دارد. تفکر تک‌بعدی نیز فقط قادر به جذب و هضم همین «عقاید» است و توان درک حقیقت ندارد. او معتقد است که نه می‌توان گفت مارکس از هایدگر بزرگ‌تر است و تفکرش شامل تفکر هایدگر می‌شود و به این اعتبار تفکر هایدگر با در نظر گرفتن تفکر مارکسی روشن و قابل فهم می‌شود، و نه می‌توان نشان داد که تفکر هایدگر شامل تفکر مارکس می‌شود و مارکس و مارکسیسم را می‌توان به‌طور کامل و قانع‌کننده تابع تفکر هایدگر دانست و هایدگر از مارکس پیش‌تر می‌رود و از موضعی رفیع‌تر به مسائل می‌نگرد و به این سان او را از دور خارج می‌کند. نه. او در گفتگویی که میان مارکس و هایدگر به راه می‌اندازد تأکید دارد که بنا نیست اثبات کند مارکس و هایدگر چیزهایی مشابه را در نظر دارند، حتی می‌گوید اصلاً قرار نیست چیزی را به اثبات برسانند. به باور او، هیچ متفکر بزرگی نمی‌تواند جای متفکر بزرگ دیگری را بگیرد و یک شکل از تفکر، هر قدر هم عظیم باشد، نمی‌تواند

تمام ابعاد گشودگی جهان را در برگیرد. او این قسم دوگانه‌سازی‌های کاذب را خوراک بعضی مورخان و ایدئولوگ‌ها و استادان و روزنامه‌نگاران و حامیان یا مخالفان («ایسم‌ها»)، اعم از راست‌آیین و دگرآیین، می‌داند که کاری به سطوح بالاتر غموض و ابهام ندارند. اما اکسلوس، افزون بر اینکه نشان می‌دهد در نوشته‌های مارکس نوعی معضله‌هایدگری شرح و بسط می‌یابد، آثار مارکس را به همان شیوه‌ای می‌خواند که هایدگر نیچه را تمثال نهایی متافیزیک غربی می‌خواند، یعنی متفکری که ریشه‌ای‌ترین چالش و به‌ت‌رسیدن امکان‌ها در او با هم جمع می‌شوند. از این رو، در کتاب حاضر می‌توان دید که چگونه بررسی مسئله‌ای هایدگری در چارچوب نظریهٔ مارکس هم راهی نو برای تحلیل آرای مارکس پیش رویمان می‌نهد هم سیاستی مترقی‌تر در حوزهٔ کاوش‌های هایدگری. هرچند باید اذعان داشت که گفتگوی اکسلوس میان مارکس و هایدگر گفتگویی نامتقارن است.

این کتاب رساله‌ای است که در حد فاصل پدیدارشناسی و مارکسیسم تحریر شده است. چرا؟ اولاً به این سبب که هیچگاه خود امکان این فلسفه را بدیهی نمی‌گیرد و در ثانی به این علت که نیروی راهبرش این باور است که اگر دربارهٔ مارکس و هایدگر درست فکر کنیم مآلاً می‌توانیم ورای این دو نیز بیندیشیم. همین «ورای» است که راه رسالهٔ حاضر را، اگر نه از همه، از اکثر نوشته‌های موجود در چارچوب «مارکسیسم هایدگری» جدا می‌کند. و همین «ورای» است که در نهایت معیار ارزیابی این کتاب را به دست می‌دهد، نه در مقام چیزی که رسالهٔ اکسلوس یا آن را محقق می‌سازد یا نمی‌سازد بلکه در مقام فرصت تازه‌ای که رسالهٔ او آیندهٔ تفکر را به جانب آن ره می‌نماید، و در نتیجه از «تفکر آینده» سخن می‌گوید، تفکری که درخور آینده است، صورتی از تفکر که باید به آن ره جوییم، و از گذشته و حال نیز جداناشدنی است.

کتاب حاضر سه بخش دارد. هر بخش را اکسلوس در زمانی متفاوت و برای مخاطبان متفاوت نوشته است. هر بخش لحن خاص خود، فحو و سبکی دگرگون دارد. شیوهٔ ارائهٔ مطالب در کل کتاب آمیزه‌ای است التقاطی از نثر استدلالی و تزه‌ای فلسفی و اسلوب شعری و مصاحبه. بنابراین روابط میان سه بخش کتاب

باعث شده است با کلی مرکب از پاره‌های جدا از هم طرف باشیم. این ساختار البته نه ضعف کتاب که نشان‌دهنده گشودگی تفکر اکسلوس است. با این همه، می‌توان گفت بخش اول کتاب حاوی استوارترین افکار و آرای فلسفی او است. در دو فصل دیگر هم به مفاهیم اساسی فلسفه اکسلوس می‌رسیم. فصل دوم کتاب از دو مقاله تشکیل شده است: ۱) «تزهایی درباره مارکس» که با الهام از «تزهایی درباره فوئرباخ» مارکس و به صورت نقیضه‌ای بر آن تزاها تحریر شده است؛ ۲) «در خصوص تجربه جهان: درباره هایدگر» که به صورت نقیضه‌ای بر متفکر در مقام شاعر هایدگر تحریر شده. این دلمشغولی اکسلوس به جهان یا هستی «سیاره‌ای» و «بازی» به فصل سوم کتاب می‌رسد که درباره فناوری و پراکسیس و علم است. اما در فصل اول است که اکسلوس ترازهای گوناگونِ مواجهه مارکس و هایدگر را به خواننده نشان می‌دهد و از ارتباط «بیگانگی»، دغدغه اصلی مارکس، با مفهوم «نسیان وجود» در فلسفه هایدگر سخن می‌گوید. اهمیت محوری شیء‌شدگی و بیگانگی در نوشته‌های جوانی مارکس، بالاخص در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴، از نو در چارچوب «فراموشی» و «نسیان» وجود صورت‌بندی می‌شود، یعنی مقوله‌ای که هسته اصلی بخش عمده نوشته‌های هایدگر در سال‌های پس از جنگ است. این مقوله خود با ذات نیهیلیسم پیوند دارد که به گفته اکسلوس هسته بنیادی مارکسیسم، حقیقت پیش‌راننده آن، و نیز مقوله‌ای است که نسیان وجود و بی‌خانگی و شیء‌شدگی بی‌قید و شرط موجودها به آن تعلق دارد.

وانگهی، علاقه همسان مارکس و هایدگر به متفکران یونان قدیم و مسیحیت نیز در این رساله برجسته می‌شود. اما اکسلوس بی‌درنگ گوشزد می‌کند که هر دو متفکر به صراحت هرگونه تلاش برای بازگشتن به گذشته‌ای ماقبل مدرن و به‌ظاهر «باصفا» و عاری از غل و غش دنیای جدید را رد می‌کنند. به باور اکسلوس، تقریر هر یک از آنها از «پایان فلسفه» — سخنان هایدگر درباره اِکمال متافیزیک و ملازم آن میل او به غلبه بر متافیزیک، و اعتقاد راسخ مارکس به اینکه تحقق فلسفه در جهان واقعی در عین حال در حکم ناپدید شدن فلسفه است — نشان از بزنگاه مشترکی بالقوه دارد.

اکسلوس در کتاب حاضر پیوسته بر تفاوتی انگشت می‌گذارد که در سرتاسر این مواجهه روی می‌نمایند: تفکر مارکس موجودنگر (انتیک) است و استوار بر مقولهٔ تهی‌شدگی موجودها، حال آنکه تفکر هایدگر وجودنگر (انتولوژیک) است و بر مقولهٔ نسیان وجود سوار شده است. با این حال، اکسلوس نشان می‌دهد چیزی در خواهش‌های هر دو متفکر هست که به نیروهای بنیادی امکان عرض اندام می‌بخشد و کاربرد این نیروها را در میدان عمل ممکن می‌گرداند. به بیان دیگر، او نشان می‌دهد که هم در مارکس هم در هایدگر تعهدی هست به آشکار کردن «بنیادِ آغازین» هستی‌جهان‌تاریخی، خواه بر مبنای تصویری مادی‌نگر از تاریخ خواه بر اساس تحقیق در فرایند «آشکار گشتن» خود وجود.

از این رو، یک نیروی بنیادی را در قیاس با همهٔ نیروهای دیگر اولویت می‌بخشد، نیرویی که اکسلوس تاروپود نظری آن را از طریق دو مقولهٔ «بیگانگی» و «نسیان وجود» به هم می‌بافد و به این سان آن را شرط لازم برای قابل فهم ساختن آن دو مقوله می‌گرداند. این نیرو «فناوری» است، که از مقوله‌های همیشه‌حاضر در آثار اکسلوس و از محورهای اصلی این کتاب است. فناوری در روایت اکسلوس در مارکس و هایدگر از حد معنای کمینه و هرروزه‌اش برمی‌گذرد. مقصود او از فناوری فراتر از ابزارها یا فنون (تکنیک) است. او می‌خواهد از منطبق زیربنایی آنها سر درآورد. فناوری در کاربرد متداولش به مجموعهٔ فراخ‌دامنِ ابزارها و فن‌ها و ماشین‌هایی اطلاق می‌شود که آدمیان تخیل می‌کنند و می‌آفرینند و به کار می‌برند تا نیازهای اجتماعی و دیگر مقصودهای خویش را برآورند. این قرائتی است وسیله-هدفی از مفهوم فناوری، یعنی تقریری که به فناوری به چشم ابزار محض می‌نگرد. اما فناوری به مفهومی که در این کتاب مطرح می‌شود به فرایند روشن ساختن و عیان گردانیدن حقیقت یک قلمرو خاص از وجود، یک «جهان» خاص اشاره دارد. در قرائت اکسلوس از فلسفهٔ مارکس و هایدگر، فناوری است که نحوهٔ برخورد ما را با طبیعت و جهان و تمامی روابط اجتماعی مان به چالش می‌کشد.

اکسلوس با علم به تنش میان انسان‌گرایی مشهود در تلقی مارکس از فناوری و تلقی نا-انسان‌گرای هایدگر از فناوری دست به قماری نظری می‌زند و می‌گوید

در نهایت فناوری است که مبنایی مطمئن برای گفتگوی نظری مارکس و هایدگر فراهم می‌سازد. وقتی مارکس در سرمایه می‌گوید: «فناوری رابطه فعال انسان‌ها را با طبیعت آشکار می‌گرداند، فرایند تولید بی‌واسطه زندگی انسان‌ها را و به این قرار [...] فرایند تولید مناسبات اجتماعی و دریافت‌های فکری برآمده از دل این مناسبات»، اکسلوس از ما می‌خواهد نظری بیندازیم به اینکه چگونه کار هایدگر و عده فلسفی و حتی عده سیاسی مارکس را چارچوبی نو می‌بخشد و جرح و تعدیل می‌کند و بسط می‌دهد. اکسلوس بر مبنای این فرض که فناوری عمیق‌ترین نیروی پیش‌راننده تاریخ جهان است چند مدعا درباره حضور فراگیر «مسئله فناوری» در تفکر مارکس و هایدگر مطرح می‌کند که به همان اندازه که مجاب‌کننده‌اند تحریک‌آمیزند و بر این اساس گفتگوی این دو متفکر را ناگزیر می‌شمارد. او نشان می‌دهد که هایدگر به صورت‌های گوناگون می‌کوشد ریشه مادی‌نگری مارکسیسم و کمونیسم را در ذات کار و فناوری بجوید و تفکر مارکس هم مؤید پروژه هایدگر در راه فهم فناوری است. به باور اکسلوس، مارکس و هایدگر در راه مقصدی همسان می‌کوشند: گسترش آگاهی آدمیان راجع به فناوری. اکسلوس به نقل از هایدگر اعلام می‌کند فقط در صورتی که درهای تفکر خود را به روی ذات فناوری بکشاییم به شکلی نامنتظر خود را درگیر مطالبه‌ای رهایی‌بخش خواهیم یافت.

این امکان طرح مطالبه‌ای رهایی‌بخش دو جنبه دیگر از کتاب اکسلوس را که اهمیت اساسی دارند در کانون توجه قرار می‌دهد: مفهوم «سیاره‌ای» و مفهوم «بازی» که در فصل سوم کتاب به تفصیل تبیین می‌شوند. هستی‌سیاره‌ای به اعتقاد اکسلوس نه فقط معرف حدود یک عصر خاص، دورانی در تاریخ جهان، مرحله‌ای در سیر رشد تاریخی، حوزه‌ای از فرهنگ یا مرحله‌ای از تاریخ تمدن بلکه، به وجهی بنیادی‌تر، معرف نخستین گام‌های به اوج رسیدن وجود در درون یک کل جامع واحد، هرچند همیشه از پیش پاره‌پاره، است و به این اعتبار وجود در مقام یک کل در تاریخ ذات بشر قوام و استقرار می‌یابد. پیوند تنگاتنگ هستی‌سیاره‌ای و مفهوم «جهان» هایدگری (که در این کتاب و دیگر نوشته‌های اکسلوس حضوری پررنگ دارد) پیوندی تعیین‌کننده است، خاصه از آن رو که مفهوم موندیالیزاسیون را

در تقابل با گلوبالیزاسیون) پدید می‌آورد که به قول استوارت الدن عبارت است از: تصرف و فهم جامع کل جهان، در مقام رخدادی در تفکر، و نه در پهنه پدیدارهای اقتصاد و سیاست در سرتاسر سطح سیاره زمین. این پس زمینه برای فهم فحوای رساله اکسلوس ضرورت دارد زیرا فناوری مورد نظر او، به طور مشخص، «فناوری سیاره‌ای» است: فناوری‌ای که آشکار گردانیدن وجود و در نتیجه جهان به‌مثابه یک کل است. با این همه، این آشکار گردیدن، به تأسی از مارکس، در عین حال قسمی ناپدید گشتن است. اکسلوس نشان می‌دهد که فناوری سیاره‌ای، با تداعی قدرت «هیولایی» فناوری مدرن، تمام چیزهایی را که هستی دارند برنامه‌ریزی می‌کند و هم‌سطح می‌گرداند و تک‌تک شیوه‌های بودن و تمامی آنها را در چیزی خلاصه می‌کند که هایدگر «ذخیره دائمی» می‌خواند: چیزی که باید تصرف یا به تعبیری غضب و در راه اهداف آدمیان استفاده کرد. رابطه مفهومی و اینک تاریخی میان فناوری و بیگانگی و نسیان وجود آشکار است.

با این همه، فناوری سیاره‌ای دقیقاً آن چیزی است که ما را به امکان «تفکر آینده‌فردا» رهنمون می‌شود، به امکان تفکری که اکسلوس «تفکر سیاره‌ای» می‌خواند. ابهام دووجهی جاری در بطن این کتاب از همین نکته مایه می‌گیرد: تفکر سیاره‌ای — که در ورود به «مطالبه‌رهای بخش» و «ورایی» است که پیش‌تر به‌عنوان مبنای این کتاب از آن یاد کردیم — از ابهام درون فناوری سیاره‌ای نشئت می‌گیرد (یعنی آشکار گشتن و ویران شدن همزمان وجود به‌مثابه یک کل)، و مظهر صورت متفاوت و «بلندمرتبه‌تر»ی از خود ابهام است.

البته اکسلوس این ابهام را چندان که شاید بر نمی‌رسد اما قدر مسلم این است که این ابهام و بنابراین تفکر سیاره‌ای پیوندی ناگسستنی با مضمون مکرری دیگر در سرتاسر نوشته‌های اکسلوس دارد: بازی. کاربرد بازی (le jeu) در نوشته‌های اکسلوس به ماهی‌گریز می‌ماند. اما در کل می‌توان گفت بازی چارچوبی است که اکسلوس جهان را از راه آن می‌فهمد: جهان به‌واسطه این چارچوب است که خود را در مقام «بازی زمان» به میدان می‌آورد و وجود به همین واسطه به صورت بازی وارد عمل می‌شود، بازی‌ای که راه کل را نشانمان می‌دهد: یگانه بازی، تنها